

فہرست

۴	حکمت و فلسفہ.....
۶	ناصر خسرو قبادیانی و باطنی گری.....
۷	غزالی: عرفانِ خونی و نقدِ کلام.....
۱۴	خوف و عشق: غزالی و مولوی.....
۱۹	بر تخت نشستن فقہ.....
۲۲	مشروطہ خواہی و نھور دولت نو.....
۲۶	حاکمیت استبداد دینی.....
۳۲	بر تخت نشستن ولایت فقہ.....
۴۵	امت و ہویت.....
۴۶	سید جمال الدین اسدآبادی و روح اللہ خمینی.....
۵۱	اقبال لاہوری و اندیشہ احیاء دین.....
۵۹	فضل رحمان و ہجرت از پاکستان.....
۶۰	امیر البیان شیخ اربطان و انحطاط مسلمین.....
۶۲	سرنگونی دولت عثمانی و پیدائش آں.....

- ۶۶..... سربر آوردن محمد عبده در مصر
- ۶۸..... بر افتادن خلافت اسلامی و سربر افراشتن عبدالرزاق
- ۶۹..... اخوان المسلمین، حن البنا و سید قطب
- ۷۱..... دین اقلی، نه اکثری!
- ۷۴..... اسلام هویت و اسلام حقیقت
- ۷۵..... شکست اصلاح دینی سید قطب
- ۷۷..... غزل ملک فاروق و به حکومت رسیدن جمال عبدالناصر
- ۷۸..... در رسیدن بهار عربی!
- ۸۱..... ابو زید و تفسیر نوین از دین!
- ۸۳..... جابری و جدال سنت و تجدد!
- ۸۵..... محمد ارکون و خردگرایی اسلامی
- ۸۷..... رؤیای رسولانه!
- ۹۵..... قصه پر غصه محمود محمد طه
- ۹۶..... ایران و جنبش مشروطیت!
- ۱۰۰..... شیخ نائینی و شر استبداد
- ۱۰۲..... شیخ احسایی و سید باب
- ۱۰۶..... سربر آوردن شیخ محمدی اصفهانی و مکتب تفلیک از خراسان
- ۱۱۰..... نگاهی به آئین بهائی

- ۱۱۱..... حکومت پہلوی / کفتمان ایڈولوژیک چپ و راست
- ۱۱۲..... تروسیم ایڈولوژیک: کسروی و نواب صفوی
- ۱۱۴..... تبعید رضا شاه و بہ تخت نشتن محمد رضا
- ۱۱۷..... سقوط حکومت پہلوی و پیروزی انقلاب اسلامی
- ۱۱۸..... بہ قدرت رسیدن روح اللہ خمینی و تشکیل جمہوری اسلامی ایران
- ۱۲۳..... پیشروان اصلاح دینی قبل از انقلاب
- ۱۲۴..... مهندس ممدی بازگان: نخست وزیر ایران!
- ۱۲۵..... علی شریعتی و حسینہ ارشاد
- ۱۳۳..... مرتضی مطہری: اندیشہ فلسفی و مخالفت با علی شریعتی
- ۱۳۶..... انقلاب بہمنی
- ۱۴۰..... خاتمت

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام جبرئیل جناب جهان

لطف حق و بخت خداداد خویش را شاکرم که مراد سرودن این منظومه یاری کرد و نیک مشغوم که در عقد هشتم عمر، ارمغانی نو آورده ام اصحاب و احباب را. روح فواح این معانی، دیرگامی عاقله و حافظه و ناطقه مرا می نواخت و خاطر فاترم را عطر می ساخت، اما قوه ناطقه ام را نمیخفت بود تا وقتی که از رفیق شفقتی اشارت رفت که خوش باشد اگر آن جواهر نشور را به زیور نظم بیاری و به رسم هدیت نزد دوستان بری؛ این بشارتی بود مرا این فقیر را. دانستم که اشارتی است از حضرت دست! من که از زوال فرصت و فتور قوت بیناک و غمناک بودم، به فور در کار آراستن و پیراستن این منظومه شدم و از بانی نظام عالم و ناظم امور آدم خواستم تا شعر می ناطقانه و نظمی شاعرانه از قلم برآید، چندان که خدا و خرد را مقبول و متحسن افتد.

این نامه جبرئیل جنابی چنان که آید خوانی، از تباهی ما شکایت می کند. قصه چرخداران فرهنگ اسلامی را می گوید که به همت خورشید صفت خویش، بر زوایای عالم و امت اسلامی نور افشاندند و ظلمت ها را برون راندند، چون ابن سینا و خواجه طوسی و ابوریحان بیرونی و امام ابو حامد غزالی و فردوسی و ناصر خسرو و سعدی و مولوی و حافظ، تا وقتی که با هجوم ترکان و مغولان، و غلبه اشعریان و قشری مذہبان و خرقه پوشان

و قیامان، آفتاب معرفت درخوف رفت و درخت تناور عزت و قدرت شکست، و قامت
 خوابگی و سروری خم شد، اخلاق و فلسفه و فخر زیر سقف دیانت از نفس افتاد و پیر کهنسال تمدن اسلامی
 در گورستان تاریخ بخت و ساکنان و حاکمانش هر کس از گوشه ای فرارفتند و به گدیانی به روتارفتند.
 چراغ روشنگری که تمدن یونانی و غربی بر افروخت ما را به ظلمت ضلال و زوال خویش آگاه تر و آشنا تر
 کرد، و آنگاه برای بر آمدن از چاه انحطاط، بهم به طناب اقتباس آویختیم، بهم به طناب اجتهاد.
 جرس جنبانان اصلاح، همان اجتهاد و رزان اند که به اقتباس محض، خرسند نیستند و در خزان شریعت و
 طریقت و حقیقت محمدی، چندان جامه و دارومی یابند که پوشش عریانی و دارومی بیماری مسلمانان باشد.
 این جیبیان و طبیبان که قافله سالاران و بیدارگران و پیشا بنگان و طائفان کعبه نو اندیشی دینی و معماران
 نو سازی امت اسلامی اند، نه چندان اند که در شمار آیند بگلستان اندیشه و عمشان بسیار بر عطر و نوا، و
 میراث میمونشان آکنده از شفا و دواست. نام چند تن از شمسواران و راکبشایان و قهرمانان این میدان مبارک
 که در این منظومه آمده، ستون یابی رامی نمایانند که سقف بستان اصلاح بر آنها نهاده شده، ورنه در زیر
 این سقف ثقافت، صد نام پر صلابت نشسته اند. سید جمال و محمد اقبال و فضل الرحمان و مودودی و
 نصر حامد ابوزید و محمد جابری و محمد ارکون و محمود محمد طه و محمد عبده و علی عبدالرزاق و سید قطب
 و فیض کاشانی و محمد حسین نائینی و شریعتی و بازرگان و مطهری، احیاگران و اصلاح گران هویت و

حقیقت اسلام آنکه در این منظومه از آنان یاد شده و به بن بست کثابی های علمی و نظری شان اشارت رفته است. علاوه بر ذکر آن بزرگان، از انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی و آیین بامیت و بهائیت شرحی گسترده به انواع نقد و عتاب آلوده آمده است، تا حکایتی راستین باشد از آنچه پیش و پس از انقلاب بهمنی در دیک جوشان و رود خروشان تاریخ معاصر می گذشته است. نظریات قبض و ببط شریعت و صراط های مستقیم و ببط تجربه نبوی و رؤیای رسولانه که از دستاوردهای فخری صاحب این قلم اند، نیز به تفاریق و بی ذکر نام در رج کلام آمده اند.

فقه آلوده به عرفان خمینی که حامله ولایت فقیه بود، و اندیش و ولایت آلود چپ روان دینی و غیر دینی و توده ای مسلمان و شوروی پرستان، و جدال افسرد ستار، هم چنین مظالم رضا شاه و مشروطه سیزی های او و فرزند نابرومندش و غزل خسران خیز مصدق و کودتای شوم مردادی که زمین ساز قیام ناکام بهمنی بود، و نیز فتنه کور فدائیان اسلام و کشتن کسروی و غلبه اسلامیت بر ایرانیت و ابرار شدن دین و یک تازی قهیسان و جنگ تجدد با سنت و بر آمدن روشنگری دینی و متعرق شدن حکومت ولایی ایران در فساد و بیداد و استبداد و وفانکردن به وعده های آغازین انقلاب و خانه نشین کردن نیکو انان و بر کشیدن ناشایستگان، همراه با ذکر آراء دین شناسانه و دین پریایانه جرس جنابان، ماده و مضمون این منظومه آنکه جامه و صورتی موزون یافته اند:

به پرویزن معرفت بخته به شمشک عبارت بر آمیخته

ناظم این منظومه در پایان سیر و سفر، دست حیرت بر زنج و انگشت تعجب به دندان از بگل می پرسد:

با بگل کفتم که این تقدیر بود یا ز شاه و شیخ بی تدبیر بود؟
گفت تاریخ این قبا بر ما برید دامن این جامه را هم او دید
قربانان آلت دست وی اند شیخ و سلطان هر دو پابست وی اند
او به چوگان حیل لعبسی نمود تا خمینی گوی دولت را برود
تا چه خواهد کرد دست روزگار با چنین شاهان اسلامی تبا
نیک بجز جملگی باز چیه ایم خود نداشتیم آخر ما چه ایم؟
گاه در او حیم و گاهی در حنیض وصف حال است کج دار و مریز!



و اداری من به رب الارباب معرفت، حضرت مولانا جلال الدین بلخی و نشان انگشت او در سراسر این منظومه چنان عیان است که حاجت به بیان نیست. در ذیل آن صدر، سه تن از سخن شناسان و همکاران نوشته اند که این دفتر صورتاً و مادماً و امدار آنان است:

نخست یار موافق و رفیق شفیق جناب سید اسلام بحرینی که از سر کرامت و فراست، یک یک ابیات منظومه را از نظر گذراند و آنها را از کثمی ما پالود و تندرستی بخشید.

دو دیگر، خانم دکتر نورا طاہری کہ او ہم در زنگار زدایی و پانوشت نگاری و ویرایش و آرایش و تبویب و تمذیب این مجموعہ سہی بزرگ داشت.

سوم جناب بہشتی کہ رنج آراستن این دفتر و تحریر و تمذیب صفحات با او بود و الحق نقشی عجب در کردش پرگار داشت و کاری ہمایون از خود بہ جا گذاشت.

پاس خرد مرا با کرامت عظیم این عزیزان چہ جای قیاس است!؟ برای آنان از در گاہ حضرت کریم منان پاداش خجستہ و جاودان می طلبم و شاد کامی و نیک سراسنجامی شان را آرزو می کنم. واللہ المجیب والمجیر.

عبدالکریم سروش

مہر ماہ ۱۳۹۹ خورشیدی

کالیفرنیا - آمریکا